

نقاشی که می‌خواست ناپلئون باشد!

بعید است کمترین علاقه‌ای به نقاشی داشته باشید اما اسمش به گوشتان نرسیده باشد و شاید تا اندازه‌ای محال به نظر می‌رسد...



بعید است کمترین علاقه‌ای به نقاشی داشته باشید اما اسمش به گوشتان نرسیده باشد و شاید تا اندازه‌ای محال به نظر می‌رسد اگر بگویید تصویری از او با آرایش طنزآمیز سیلش به چشمتان نخورده است. هنرمند اسپانیایی شوخ طبع و بذله‌گو که از طرز لباس پوشیدنش گرفته تا پیچ و تاب دائمی سیلش و چشمان درشت همواره شگفت زده‌اش، در کنار ذهنیت و تخیلی غنی که جلوه‌ای از آن در نقاشی‌های پرتعدادش قابل رویت است، او را به شخصیتی کم‌نظیر در تاریخ هنر بدل ساخته که نمونه‌ای جذاب از همخوانی تمام و کمال میان شخصیت فردی و هویت هنری محسوب می‌شود.

به گزارش ایسنا، سالوادور دالی البته شهرتش را مدیون خلق تابلوهای پرتخیل و محسورکننده خویش است. نقاشی‌هایی که به خواب و رویا می‌مانند؛ از اوهام و ابهام مالا مال‌اند، اما در نهایت رنگ و بوی واقعیت به خود می‌گیرند. البته تفکرات تخیل‌آمیز دالی تنها به بوم نقاشی ختم نمی‌شدند و هر از گاهی از دنیای واقعی هم سر در می‌آورد و در قالب برخی از رفتارهای عجیب او خودنمایی می‌کرد. او خودش را اینگونه روایت می‌کند که «وقتی شش سالم بود دوست داشتم آشپز بشوم، هفت سالم که شد دوست داشتم ناپلئون باشم و از آن روز تاکنون جاه طلبی من هر روز بیشتر می‌شود.»

دالی فارغ از سیل مشهورش که به ساعت ۱۰ و ۱۰ دقیقه شهرت داشتند، حیوان خانگی که برای خود انتخاب کرده بود، بیشتر بر عجیب بودنش در بین افکار عمومی می‌افزود؛ مورچه‌خوار، حیوانی بود که دالی برای همزیستی در خانه‌اش انتخاب کرده بود و هر از چندی به همراه آن در خیابان‌ها نیز قدم می‌زد.

البته دنیای عجیب دالی بعد از مرگ نیز دست از سرش برنداشت و حدود دو سال پیش و به دنبال ادعای زنی که خود را دختر او می‌دانست، نبش قبر شد؛ هرچند ادعای این زن فالگیر که ۱۰ سال از عمرش را صرف اثبات این رابطه خونی کرده بود، بعد از انجام آزمایشات، توسط دادگاه دانشگاه مادرید رد شد. گفته می‌شود که بعد از باز شدن تابوت این هنرمند سیل‌های خاص او بی‌نقص و دست نخورده مانده بودند.

این تصویر در سال ۱۹۶۹ به ثبت رسیده است
دالی سال ۱۹۰۴ در فیگرس اسپانیا متولد شد و از زمانی که خودش را شناخت، مشق هنر را آغاز کرد. مسیر هنری او سال‌ها بعد و در شهر پاریس با هنرمندانی همچون پیکاسو، رنه ماگريت و خوان میرو گره خورد و همانگونه که انتظار می‌رفت دنیای تخیلی آثارش از سبک‌های هر کدام از این هنرمندان صاحب نام، تاثیر پذیرفت. اگرچه چندان فرقی هم نمی‌کرد، دالی نقاشی سورئال بود که رویا و تخیل در آثارش حرف آخر را می‌زد.

سال‌های تحصیل او نیز با داستان‌ها و حواشی زیادی همراه بود. دالی در سال ۱۹۲۲ در «آکادمی د سان فرناندو» تحصیل در رشته هنر را آغاز کرد. اما یک سال بعد، با انتقاد از استادان و به راه انداختن شورشی دانشجویی برای انتخاب استاد در آکادمی به وضعیت تعلیق درآمد و در همان سال به خاطر حمایت از جنبش جدایی طلبی بازداشت و به زندان انداخته شد. دالی در سال ۱۹۲۶ بار دیگر به آکادمی بازگشت، اما پس از آنکه ادعا کرد هیچ کدام از اعضای آکادمی به اندازه کافی شایستگی امتحان کردن او را ندارند، این بار تعلیق نه، بلکه برای همیشه اخراج شد!

حدوداً از سال ۱۹۲۹ و بعد از سال‌های سفر به پاریس و آشنایی با هنرمندان مشهور آن دوره همانند پیکاسو، خوان میرو و ماگريت، سبک سورئال در نقاشی‌های دالی کاملاً مشخص شد. او حالا دیگر بوم و قلمو را برای نمایش رویاهایش کافی نمی‌دانست و به همین خاطر هم به سمت دنیای فیلم سازی و سینما رفت. او با همکاری لوئیس بونول، دو فیلم به نام‌های «سگ اندلسی» و «دوران طلایی» را ساخت.

در همان سال بود که با همسرش که به نام «گالا» شناخته می‌شد، آشنا شد. برای دالی که در دنیای هنر و تخیلاتش غرق شده بود، گالا می‌توانست کمک بسیاری خوبی برای برقراری تعادل در زندگی‌اش باشد. نقش گالا در زندگی حرفه‌ای دالی خیلی زود مشخص شد. او مسئولیت امور مالی و قانونی کارهای دالی را برعهده گرفت و با برگزارکنندگان نمایشگاه برای بستن قرارداد صحبت می‌کرد.

در سال ۱۹۳۰، دالی دیگر به چهره‌ای مشهور در دنیای هنر و به ویژه در میان نقاشان سورئال تبدیل شده بود. در همین سال بود که دالی اثر بسیار معروفش یعنی «تداوم حافظه» را در سال ۱۹۳۱ در پاریس خلق کرد. در این اثر که ساعت‌های جیبی به شکل عجیبی نرم و انعطاف پذیر به تصور کشیده شده‌اند، دنیای رویایی دالی به بهترین نحو ممکن خودنمایی می‌کند.

اثر «تداوم حافظه» در موزه مدرن نیویورک نگهداری می‌شود
دالی نیز مانند بسیاری از هنرمندان هم دوره‌اش از آتش جنگ جهانی دوم بی‌نصیب نماند. زمانی که پای جنگ به اسپانیا باز شد، او به دلیل آنچه که اغلب اختلاف‌های سیاسی از آن یاد می‌شود، از اعضای جنبش سوررئالیسم جدا شد و در نهایت کار آنچنان بالا گرفت که در سال ۱۹۳۴ و در دادگاهی که به همین منظور برگزار شده بود، از این گروه اخراج شد. اگرچه دالی و همسرش بار سفر را بستند، به آمریکا رفتند و ۱۰ سال در آنجا ماندگار شدند. در سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۴، دالی بیشتر وقت خود را صرف ساختن «تئاتر-موزه دالی» کرد. این موزه که به عنوان یکی

از عجیب ترین موزه ZWJ&; های جهان شناخته می شود، در شهر فیگرس اسپانیا واقع شده و ساختمان آن در ابتدا سالن تئاتر مورد علاقه دالی بوده است. ماجرای احداث موزه این گونه است که اواخر دهه ۱۹۳۰ که سالن تئاتر شهر فیگرس در جنگ داخلی اسپانیا بر اثر آتش سوزی از بین رفت، دالی در سال ۱۹۶۰ تصمیم گرفت با همکاری شهرداری ساختمان این بنا را تعمیر و به موزه تبدیل کند.

دالی در خصوص مجموعه خود در این موزه گفته است «دوست دارم که موزه من یک ساختمان، یک هزارتو و یک شیئ سوررئال بزرگ باشد. این جا موزه ای کاملاً نمایشی خواهد بود. بازدیدکنندگان هنگام ترک این جا، احساس خواهند کرد که یک رویای پرهیجان داشته اند.»

نمای بیرونی ساختمان موزه به رنگ قرمز روشن است و تخم مرغ های بزرگ روی دیوار نگاه &rmها را به سمت خود جلب می کند؛ طرحی که به خوبی تداعی کننده روحیه عجیب سالوادور دالی است

در سال ۱۹۸۰ دالی به دلیل لرزش همیشگی و ضعف دستانش، به ناچار با دنیای نقاشی خداحافظی کرد. اما روی بد زندگی زمانی چهره بدون نقابش را به او نشان داد که دوست و همسرش، گالا را در سال ۱۹۸۲ از دست داد. دالی دچار افسردگی شدیدی شد و تنها راه نجات خود را پناه بردن به قلعه ای که برای گالا خریده و بازسازی کرده بود، دانست. او نهایتاً در ۲۳ ژانویه سال ۱۹۸۹ در زادگاهش به خاطر مشکل قلبی درگذشت. پیکر او در سردابی در تئاتر - موزه اش دفن